

۲۰۲۳ / ۶ / ۳۰

کاندیداکادمیسین سیستانی

## دشمنی انگلیسها با وزیراکبرخان قهرمان قیام ملی کابل

دفاع از شخصیت های ملی و تاریخی وظیفه وجدانی عناصر ملی است. شخصیت های ملی و تاریخی و فرهیخته گان علم و هنر یک کشور، سنگ پایه های تاریخ یک کشور اند، اگر این ستون ها تخریب گردند، تاریخ یک کشور نابود میگردد و کشوری که تاریخ نداشته باشد نمیتواند افتخاری هم داشته باشد. من تاجای که توانسته ام از این شخصیت ملی دفاع کرده و میکنم.



سرداراکبرخان پس از رهائی از زندان بخارا یکجا با پسرعم خود سردارسلطان جان هنگامی واردکابل شد که قیام مردم کابل وارد۲۳ مین روز خودشده بود و دراین مدت انگلیس ها حملات و ضربات خوردکننده افغانها را دیده بودند و هم توانسته بودند دو تن از رهبران برجسته قیام (عبدالله خان اچکزی ومیرمسجدی خان کوهساتانی ) را ازصحنه مبارزه خارج کنند. با آمدن وزیراکبرخان روح تازه ای به کالبد قیام کابل دمیده شد ورهبران جهادی بدون درنگ سرداراکبرخان را بحیث قوماندان عمومی قیام کابل برگزیدند (۲۵نومبر۱۸۴۱).

ازاین تاریخ بعد سرداراکبرخان نقش برازنده وتعیین کننده ای در خروج قشون انگلیس از افغانستان بازی کرد. اولین کارعمده سرداراکبرخان در دوهفته اول اشتراکش در رهبری قیام آماده ساختن متن قرارداد اخراج فوری انگلیس ها از افغانستان بود که در جلسه ۱۱ دسمبر بین سران ملی و مکناتن به امضا رسید.

دومین کار مهم وزیراکبرخان محاکمه کردن مکناتن در جلسه ۲۳ دسمبر ونشان دادن اسنادی به امضای مکناتن بود که برای از بین بردن سران ملی از جمله نایب امین الله خان و وزیراکبرخان نوشته شده بود. چون مکناتن جوابی نداشت ،سرداراکبرخان او را درحالی که ۱۶ تن عسکرمسلح در پشت سرمکناتن ایستاده بودند،از دست او گرفت ومیخواست او را گروگان بگیرد ولی مکناتن از خودمقاومت نشان ودرنتیجه کشته شد.تا این وقت رفقای دیگر سردار سه نفر افسرانگلیسی را زنده دستگیرکرده وگروگان گرفته بودند.

سومین کارمهم سرداراکبرخان پس از کشتن مکناتن،همراهی با قشون انگلیس از کابل تا جلال اباد بودکه در مسیر راه،براثر حملات چریکی غازیان افغان تمام آن لشکربرج «داکتر برایدن» همگی تلف شدند.البته آنهایی که در مسیر راه زخمی شده و خود را به حمایت سرداراکبرخان سپرده بودند از مرگ حتمی نجات یافتند. تعداد این افراد به ۴۴ تن افسر وجنرال زخم خورده بشمول خانم جنرال سیل میرسید که به قلعه بدیع آباد لغمان جابجا شدند. واز طرف محمدشاه خان بابکرخیل اعاشه وایاته می شدند.

تباه شدن شانزده ونیم هزار لشکر انگلیسی در ظرف یک هفته لطمه بزرگی برحیثیت وشهرت انگلیسها بشمارمیرفت که بخون سرداراکبرخان تشنه بودند.

د پائو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

## تلاش‌های انگلیسها برای از بین بردن سردار اکبرخان:

۱- اولین تلاش انگلیسها این بود که به نایب امین الله خان پیشنهاد یکصد هزار روپیه رشوت کردند تا سردار اکبرخان را از بین ببرد و یا او را بدست انگلیسها بسپارد. ولی نایب امین الله خان این کار را نکرد و سند مکناتن را به سردار اکبرخان نشان داد و سردار اکبرخان هم به امضای مکناتن سندی را به نایب امین الله خان نشان داده که در بدل دستگیری نایب امین الله یک صد هزار روپیه به سردار اکبرخان تعهد شده بود. (دسمبر ۱۸۴۱)

۲- دومین تلاش انگلیسها، فیرتفنگ از سوی ۱۶ نفر محافظ مکناتن برافغانها و شخص سردار اکبرخان بود که بر اثر آن سه نفر افغان کشته شد و یک گلوله بر کمر اکبرخان اصابت نمود که خوشبختانه بدلیل پوشش پوستینچه صدمه ای به سردار نرسانید.

۳- سومین تلاش، هنگام محاصره انگلیسها در جلال آباد بود که با تطمیع کردن محافظ سردار در بدل پرداخت پنجاه هزار روپیه میخواستند سردار نامی را نابود کنند. محافظ نمک نشناس در یکی از روزهای ماه مارچ با تفنگ خود از پشت سر بر وزیر اکبر خان فیر کرد ولی گلوله بر بازوی سردار اصابت کرد و خوشبختانه کشته نشد ولی از بازو بشدت زخمی گردید.

۴- چهارمین تلاش انگلیسها برای نابود کردن اکبرخان، عملیات شیخونی بود که در صبحگاه ۷ اپریل بر کمپ اکبرخان در جلال آباد اجرا شد و بر اثر شلیک توپخانه بر کمپ ده ها تن مجاهد کشته شد ولی خوشبختانه سردار اکبرخان باز هم از آن تهلکه جان سالم بدر برد.

۵- پنجمین تلاش انگلیسها برای نابودی وزیر اکبرخان، زهری بود که توسط طبیب هندی مخصوص امیر دوست محمد خان به وزیر اکبرخان تزریق شد و جان او را در سن ۳۰ سالگی گرفت.

۶- انگلیسها بعد از مرگ وزیر اکبر خان وقتی متوجه شدند که خاطره دلیر مردی ها وشجاعت او در اذهان و قلوب هموطنانش چنان عمیق است که در وصف او رزمنامه ها و حماسه های منظوم به نام اکبرنامه (سروده حمید کشمیری در ۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳م) و ظفرنامه اکبری (سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/ ۱۸۴۶ برابر سال فوت وزیر اکبرخان) سروده شد و نامش را به عنوان یک قهرمان ملی در قیام ضد انگلیسی جاودانه ساخته است. انگلیسها همچنان متوجه شدند وزیر اکبرخان در جامعه افغانستان از چنان محبوبیتی برخوردار است که نام پسران خود را محمد اکبر میگذارند تا فرزندان شان در آینده مثل سردار اکبرخان شجاع ومیهن پرست باز آیند و نام نیکی از خود برجای گذارند. علاوه انگلیسها دریافتند که نام اکبرخان از مرزهای افغانستان فراتر رفته و در هندوستان و ایران و لندن مسکو نیز بر سر زبانهای سیاستمداران است. پس برای بدنام کردن شهرت ملی وزیر اکبرخان تلاش کردند یک جمله ظاهراً ساده را در تاریخ مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان وارد کنند. و آن جمله باید درای پیامی باشد که وزیر اکبرخان در آن سازشکار و ترسو در برابر سپاه انگلیس نشان داده شود.

میرزا عطا محمد خان شکارپوری که از اتباع هند برتانوی بود یک چنین جمله ای را در کتاب خود (نوی معارک) چنین ثبت کرد: « در بیان اینکه میگویند دفعه ثانی آمدن فوج انگلیس در کابل وسوختن عمارات و چهار سطح کابل و گرفتن قلعه غزنین و بردن دروازه سومنات غزنین را بجانب هندوستان و رهانیدن قیدیان

د پانو شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ

خود، محض سازکاری سردار محمداکبرخان بود. بعد از مراجعت انگلیسهای محصور در جلال آباد به سردار اکبرخان و هم رسیدن خط امیر دوست محمدخان بوزیر، محمداکبرخان با صاحبان انگریز سازکاری نموده خود روانه کابل و به صاحبان انگلیس که در جلال آباد بود فهماند که اگرمن علانیه با صاحبان کارسازی نموده و قیدیان ایشانرا رهایی دهم و کابل و غزنین را بدست ایشان واگذارم چندین فتنه و فساد پیدا خواهد شد که رفع دفع آن مشکل و دشوار خواهد شد.» (غبار/۵۶۷)

### سیلی زدن غباربر روی وزیراکبرخان:

متأسفانه همین نوشته سراپا دروغ و غیرموثق میرزا عطاءمحمد شکارپوری یک صد سال بعد دست آویزی شد تا غبار آنرا بدون شک و تردید و تأمل تاریخی (که از وظایف اولیه یک مورخ است) در تاریخ خود انعکاس بدهد. درحالی که میرزا عطاءمحمد شکار پوری هرگز وزیر اکبرخان و امیردوست محمدخان و دوستان و هم‌زمان وزیراکبرخان مثل محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمد خان را ندیده بود، و معلوم نیست که او گفتار وزیراکبرخان را با سران انگلیس از زبان کدام شخص نزدیک وزیراکبرخان نقل قول کرده است.

از آنجا که میرزا عطاءمحمد شکارپوری در این روایت قلب قیام کابل (وزیراکبرخان) را هدف گرفته است، می باید روایت او مبتنی بر اسناد می بود. که نیست. بنابراین میتوان پی برد که این تیر نامرئی و زهرآلود از سوی انگلیس ها در کمان میرزا عطاءمحمد شکار پوری گذاشته شده و با شست غباریسوی وزیراکبرخان رهاگردیده است.

غبار که دارای افکار چپی بود و تاریخ خود را بر مبنای دیدگاه طبقاتی نوشته است، در تاریخ خود سعی نموده تا طبقه اشراف و حاکمه افغانستان را همواره خاین نشان بدهد و وزیراکبرخان هم فرزند امیردوست محمدخان بود. غبار وقتی روایت میرزا عطاءمحمد شکارپوری را که با پلان انگلیسی وارد تاریخ شده است، می بیند، بیک باره آن همه جانبازی های وزیراکبر خان را که در پیروزی قیام کابل از خود نشان داده بود و چهار بار خطر مرگ از دست انگلیسها را از سرگذشتانده بود، نادیده گرفته و آن روایت دروغین را با جملات دیگری چنین تقویت کرده است: «سرداراکبرخان با آنکه ثقالت قرارداد امیر را با انگلیس و خساراتی که از آن متوجه نام و نشان افغانستان بود احساس میکرد، مگر عاطفه مذهبی و وظیفه پسر پدری او را خواه ناخواه به اطاعت از امر پدر و امیدداشت. لهذا تصمیم گرفت که فشار ملت فاتح را از سر قشون دشمن مغلوب بردارد و راه ورود سپاه تازه او را بازگذارد.» (غبار، ۵۶۷) این تذکر غبار سبب شده است تا برخی از نویسندگان غیر پشتون به بدگوئی و تخریب وزیراکبرخان بپردازند.

درحالی که واقعیت چیز دیگری غیر از عاطفه پدری پسری بوده است. انگلیسها پس از خیرتباهی قشون خود در افغانستان به امیر دوست محمدخان که اسیری در دست انگلیس بیش نبود، امر کردند تا به پسرش نامه بفرستد و بعد سخنانی به او دیکته کردند و به اکبرخان فرستادند، اما از طرف اکبرخان به آن اهمیتی داده نشد. بریدمن ایر، یکی از اسرای انگلیسی در خاطرات خود می نویسد که در تاریخ ۲۵ اپریل ۱۸۴۲ قاصدی از لودیانه نامه یی به وزیراکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد در آن نوشته شده بود که "ده روز میشود که خانواده اکبرخان در هندوستان غذا نخورده اند." بعد از شنیدن این خبر سردار بالحن

د پانو شمیره: له ۳ تره ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلو. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

خشمگین گفت: "خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود برنمی‌گردم." بعد مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد، به سخنان قبلی خود ادامه داد. «(دیوه بندی خاطرات، ترجمه سلیمی، ص ۲۰۷)

بدون تردید نامه حاوی نکات دیگری نیز بوده است ولی از آن میان این دو نکته بخاطر اسیرانگلیسی باقی مانده بود که نمایانگر عزم راسخ وزیراکبرخان در برابر انگلیسها ست. درواقع این نکات در پشت ورق بوده که غبار آن را نخوانده است.

انگلیسها بعد از آنکه قشون جنرال پالک به جلال آباد رسید و تلاش شان برای رهائی اسیران انگلیسی بجای نرسید، پیام اخطار آمیزی به اکبرخان فرستادند که در آن ناموس و خانواده اکبرخان را هدف گرفته بود. و چون ناموس نزد افغانها مقدس است، وزیراکبرخان آنرا ابتداء با یاران همدل و همفکر خود محمدشاه خان بابکرخیل و سردارسلطان درمیان گذاشت و بعد با سران ملی بمشورت پرداخت و بصوابدید سران ملی بدان عمل کرد. (درمقاله زرفدای سر، سرفدای ناموس بدان پرداخته میشود.)

به نظر من اتهاماتی که به وزیراکبرخان در کتاب نوای معارک زده شده است یک شایعه پلان شده انگلیسی است تا بدین وسیله آن همه اعمال شجاعانه و ازجان گذشتگی ها و فداکاری های وزیراکبرخان را ضرب صفر نماید. درحالی که اگر نقش شجاعانه وزیراکبرخان و رفقای همدل و همفکر او محمدشاه خان بابکرخیل و سلطان جان در به پیروزی رساندن قیام نمی بود، خروج قشون انگلیس از افغانستان با آن شکل امکان پذیر نبود.

داغ بدنامی شکست و نابودی لشکر ۱۶ و نیم هزارنفری انگلیس بین کابل و جلال آباد در ظرف ۶ روز صدمه بزرگی به پرستیژ امپراتوری بریتانیا بود که انگلیس ها هرگز آنرا فراموش کرده نمیتوانستند و باید هر طوری می شد نام اکبرخان را بد میکردند. و سرانجام نه تنها خودش را توسط طبیب خاص پدرش از بین بردند بلکه با پخش چنین شایعه ای خواستند نام او را در صفحات تاریخ نیز بد کنند.

متأسفانه مؤرخان ما و از جمله غبار که یک مرد مبارز و آگاه سیاسی بود نیز شکار این شایعه انگلیسی شده است و آن را با آب و تاب خاصی در کتاب خود درج و تشریح کرده که نسل جوان را از افتخار به یکی از شجاع ترین و فداکارترین عنصر ملی محروم کرده است. درحالی که جای دارد تا به پاس جانبازیهای آن شخصیت ملی و تاریخی مجسمه وزیر اکبرخان در شهرهای جلال آباد و کابل در چهار راهی ها نصب میگردد.

## آیا نمیتوان بر این گفتار غبار شک کرد؟

شک کردن در مسایل تاریخی بخصوص وقتی پای شخصیتهای بزرگ تاریخی و سیاسی در میان باشد، از واجبات و ملزومات تاریخ نگاری معاصر است. غبار برای آنکه وزیراکبرخان را بیشتر ملامت و محکوم کند مینویسد: «وزیراکبرخان به تعقیب قافله اسرای انگلیس خود هم از جلال آباد بکابل کشید و به این صورت ۳۵ هزار مجاهد از شهر جلال آباد و ۴۰ هزار نفر غلجائی از راه جلال آباد و کابل بیک سوشندوراه کابل برای ورود مجدد انگلیس باز گذاشته شد.» (ص ۵۶۸). باز متذکر میشود که تا بازگشت سردار سلطان احمدخان از غزنی «کابل از ۳۵ هزار مجاهد مسلح تخلیه شده بود.» (ص ۵۷۰)

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

معلوم نیست غبار بنابر کدام منبع وماخذ معتبر از وجود ۳۵ هزار مجاهد در کابل و ۳۵ هزار در شهر جلال آباد و ۴۰ هزار مجاهد غلجائی در تاریخ خود خبر میدهد، در حالی که متأسفانه افغانستان تا اکنون هم سرشماری دقیقی از نفوس خود ندارد. سردار محمد اکبر خان وقتی میخواست یک حمله انتقام جویانه بر قوای محصور انگلیسی در جلال آباد که بر مجاهدین شبخون زده بودند، سازمان دهی کند، مگر تعداد مجاهدین آنقدر کم بود که مجبور شد از کابل کمک بخواهد. ولی هر قدر انتظار کشید از کابل کمکی به او نرسید تا آنکه یکجا با اسراء از قلعه بدیع آباد لغمان بسوی کابل حرکت کرد.

هدف غبار از تذکر این ارقام و آمار مبالغه آمیز چیست؟ اینست تا بگوید که سردار اکبر خان بر طبق دستور پدر خود ۳۵ هزار مجاهد جلال آباد و ۴۰ هزار مجاهد لغمانی را از سر راه انگلیسها کنار زده بود و رنه ۱۱۰ هزار مجاهد مسلح مانع هرگونه پیشروی قشون دشمن میشد. در حالی که این تعداد از مجاهدین نه در جلال آباد و لغمان وجود داشت و نه در کابل وجود داشت.

علامه حبیبی درباره غبار بجا گفته اند: «وی (غبار)، در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنا بر این در تاریخ نگاری خود ناظر بی طرفی به نظر نمی آید...» (حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ کابل، ص ۱۴۹، چاپ دوم) پایان